

شیرازه گسته شد ز اورا قلم  
بی خاتمه ماند دفتر عشقم  
پامال شد ای شکفت گلزارم  
زین باد خزان که بر چمن بگذشت  
در دیده شکست خار جا نکاهم  
ببزار شدم ز زندگی چونانک  
نیش است بمغز نوش ایامم  
زین بیش حدیث غم نیارم گفت  
بر خیره کشی است چرخ را چون خوی

دیباچه دریده شد ز دیوانم  
بی فاتحه ماند صحف قرآنم  
تاراج شد ای عجب گلستانم  
بزر مرد گل و فسرد ریحانم  
در سینه نشست تیر برانم  
زی مرگ پیای خود گر بزانم  
زهر است بکام آب حیوانم  
هر چند سخن بود فراوانم  
بر خیره سخن چرا همبرانم

## \*(مسیح کاشانی)\*

قلم پیمان بختیاری

بقیه از شماره چهار

گفت شخصی که هسرام اینست  
مرقدش همچو آسمان جائی  
شیر شاهست کنج این تالاب  
شمع روحش ستاده چو قد او  
گفت با من بطرز خاموشی  
شصت و هفت است عمر تلخ بدت

مرقد شاه نیککنام اینست  
مرقدش همچو آسمان جائی  
شیر شاهست کنج این تالاب  
شمع روحش ستاده چو قد او  
گفت با من بطرز خاموشی  
شصت و هفت است عمر تلخ بدت

حال اگر فرض کنیم که یکسال پس از سرودن این قطعه بایران بازگشته و  
آنرا سال دوم سلطنت شاه صفی یا سال سوم پادشاهی شاه جهان پنداریم محقق میشود  
که مسیح در ۹۷۰ متولد شده است برای آنکه مطالب مذکور تاخیص و قضیه روشن

گردد می گوئیم بتصریح آتشکده مراجعت او از هند بایران در عهد شاه صفی بوده و فوتش در ۱۰۶۶ رخ داده است پس اگر ما ورود او را بایران در سال دوم سلطنت شاه صفی یعنی در ۱۰۳۵ فرض کنیم سالیان آخر حیاتش در ایران ۲۷ سال بوده است و بموجب مثنوی مذکور در فوق مسیح در هندوستان ۶۷ سال داشته و اگر فرض کنیم که یکسال پس از سرودن آن قطعه هم بایران آمده باشد میشود ۶۸ سال باضافه بیست و هفت مساویست بانودو پنج بنا بر این تولد او در ۹۷۱ وقوع یافته است و گمان میکنم فرضیات فوق کاملاً مطابق با واقع باشد.

سوانح زندگی او - شرح حال این شاعر را تذکره آتشکده این طور مینویسد: «اسمش حکیم رکن الدین مسعود عارفی عاشق و عاشقی عارف بوده گویند قریب بصد هزار بیت شعر گفته مسموع شد که از شاه عباس ماضی کم التفاتی دیده این مطلع را گفته و از ایران به هندوستان رفت.

گر فلک یکصبحدم بامن گران باشد سرش شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش در آنولایت معتبر شده در زمان شاه صفی بایران مراجعت و باصفهان آمده بشیر از رفته و آخر الامر بکاشان رفته و هم در آنجا بهشت جاودان خرامید» ۱۰۶۶ «انتهی . مؤلف آتشکده هم در نقل اشعار مسیح بخطا رفته و هم در قضیه رنجش از شاه شعری متناسب از او نقل نکرده است اولاً مطلع مزبور متعلق بترکیب بند نیست که مسیح در مدح شاه عباس سروده و از دشنام آصف که ظاهراً میرزا محمد وزیر باشد شکایت کرده و شاهرآ بگرفتن زنها یا دخترهای او تحریص مینماید بعد از مطلعی که ذکر شد می گوید :

میروم تا کشور ماه جهان آرای ملک آنکه چون خورشید باشد حلم بر بحر و برش شاه عباس جهانگیر آنکه چرخ لاجورد سالها گردیده تا گردیده برگرد سرش بالاخره داخل موضوع منظور شده و گوید :

کامکارا قصه دارم ز آصف گفتمی  
آن دو گوهر را از آن بداصل بد گوهر بگیر  
دارد آن بداصل بد گوهر دو گوهر سفتنی  
حیف باشد آندو آهوی جنان در دام او  
سپس از او شکایت میکند :

شد چوسک دیوانه و صدیا و دام پیغام داد  
همچنین آتشکده در قل اشعار این رباعیرا بنام او مینویسد .

دل جانب گلشنم بوی تو کشد  
شب باسک کویت چو هم هم آغوش شوم  
گل بیند و آرزوی روی تو کشد  
من نالم و تهمت سک کوی تو کشد

ولی آن رباعی را باشانزده رباعی دیگر مسیح در دیوان خود جای داده  
و آنها را متعلق پیدرش مینویسد این دو رباعی نیز از پدر اوست :

جانی که بود قابل انوار کجاست  
گیرم که زرخ پرده گشاید معشوق  
واندل که شود محرم اسرار کجاست  
چشمی که بود قابل دیدار کجاست

هر روز ز درد عشق رنجور ترم  
عمریست که گام میزنم در ره وصل  
مشتاق ترم بیار و مهجور ترم  
وین طرفه که در هر قدمی دور ترم

تذکره مجمع الفصحا نامی از نو تمییز دانی و مطالعات فرهنگی

قاموس الاعلام ترکی ذیل نام مسیح چنین مینویسد .

چهار شاعر در ایران باین تخلص بوده اند : اول حکیم رکن الدین مسعود بن  
حکیم نظام الدین علی کاشانی که در فن طب و فلسفه و سایر علوم حکمیه یدی طولی  
داشته شاه عباس ماضی را در حق او التفات و حسن ظن بسیار بوده ولی بعدها از او  
رنجیده بهندوستان رفت از ابر شاه و بعد از جهانگیر اعطف و احسان زیاد دید در  
زمان جلوس شاه جهان بمشهد رضوی رفته و پس از استماع خبر فوت شاه عباس  
بوطن بازگشته در ۱۰۶۶ اوفات یافت این شعر از اوست :

نالہ زارست کارم ناقس باشد مرا نالہ ہم فریادوہم فریادرس باشد مرا  
 مؤلف تاریخ عالم آرا با اینکه معاصر او بوده و اکثر شعرای آن عہد را  
 معرفی میکند از مسیح نامی نمیبرد مگر در قضہ یوسفی ماجد کہ فقط مینویسد  
 "حکیم رکناء کاشانی گوید:" و شرح آنرا بعد خواهیم دید .  
 در کتب دیگر اسمی از مسیح ندیدہام ناچار بمطالعہ دیوان قطور او پرداختہ  
 و شرح حالش را از آنجا استخراج میکنم .

مسیح عمری دراز یافته پست و بلندبہای بیشمار پرا درنوشته مهمترین فتنہها  
 و آسایشہای دوران حقیقی سلطنت صفویہ را بچشم دیدہ است سفاکیہای از بکان در خراسان  
 خونریزیہای شاہ اسمعیل ثانی حیلت گریہای پریخان خانم سست عنصریہای سلطان محمد کرو  
 فرحمزہ میرزا بازیگری امرا بشاہ عباس بزرگ در او انطفولیت و بالآخرہ ستمکاری  
 شاہ صفی و عیاشی شاہ عباس ثانی مناظرست کہ پشت سر ہم از برابر چشمان حساس  
 شاعر مامی گذرد و نظرہای او کہ با حیرتہای کودکانہ باز گشتہ بود با عبرتہای پیرانہ بستہ میشود  
 تحصیلات خویش را در کاشان پایان رساندہ علم طبابت را فرا گرفته بنا بدعای  
 خودش فن کتابت و خطاطی را بخوبی آموختہ سپس برای نمودار ساختن قدر خویش  
 بمسافرت اقدام نمودہ و دخول خدمات دولتی را بحداحی میبرد از د. پدرش حکیم نظام الدین ہم  
 در خدمت دیوان بودہ است چنانکہ پس از وفات او مسیح عریضہ منظومی بشاہ عباس  
 فرستادہ و گوید

سک این آستان آنیسر رنجور      کہ بود از شہر بند عاقبت دور  
 بسی شرمندگی در بندگی داشت      چنان کز زندگی شرمندگی داشت  
 نمیکویم کہ جان را دلگران داد      کہ دل در لطف خیر و بست و جان داد  
 ولی معلوم نیست کہ پدرش از پرتو وجود او بدر بار راہ یافته یا قبل از او ہم بخدمات  
 دیوانی اشتغال داشته است

باری مسیح نخستین بار بمدح سلطان حمزه میرزا زبان گشوده و قصیده در شان او  
میسراید که این شعر از آنجاست

سمی حمزه صاحبقران که رستم دستان      بخواند از ورق فتح داستان و لرزد (۱)

ولی حمزه میرزا گذشته از جوانی و شاید بیدوقی در آن اوقات چندان گرفتار جنگهای  
داخلی و رفع دشمنان خانگی بوده که ظاهر ابمسبح التفاتی نکرده باشد چرا که دیگر  
اسمی ازودر دیوانش نبرده و قصیده در مدحش نمیسراید و میشود که چکامه مزبور را  
در ایام آخر عمر آنشاهزاده ساخته باشد

حمزه میرزا بدست دلاکسری بقتل رسیده مرشد قلیخان عباس را که پسری هفده  
هیجده ساله است با خود بر گرفته و هنگامی که سلطان محمد باول عهد جدیدش ابوطالب میرزا  
از قزوین باصفهان رفته و برای سرکوبی متمر دین عازم شیراز و کرمان بود قزوین را  
که پایتخت مملکت است گرفته پادشاه را عنفاً باستعفا واداشته در ۹۹۶ تاج سلطنت  
را بر سر عباس نهاده و نهال سعادت ایران را غرس کرد

شاعر جوان پادشاه جوان را کعبه آمال خود شمرده بمداحی او میپردازد گرچه  
در آن ایام بواسطه بذری که شاه طهماسب افشاند بود از کشتن از طبع شعرا جز مدیح  
آل عترت نمیرست ولی شاه عباس شاعر ما را اگر امی شمرده و همواره او را در سفر  
و حضر ندیم خاص خویش ساخته غالباً او را بسرودن قطعات و قصایدی امر میفرمود  
چنانکه عنوان پاره از منظومات مسیح مؤید این معنی است ولی با این همه موجبات رضایت

(۱) خوبست باین نکته اشاره شود که کتب رموز حمزه و اسکندر نامه بطوریکه شهرت دارد در زمان  
ناصرالدین شاه ساخته نشده بلکه در عهد صفویه رواجی کامل داشته است از آنرو که مسیح گذشته از نام حمزه  
صاحبقران در اشعار ذیل نیز اسم یکنفر از پهلوانان افسانه اسکندر نامه را که مسمی بلندهور بن سعدان بوده است میبرد  
تهمت صاحبقرانی می کشم چون حمزه یک      بیل میمون است همچون لندهورم زیران  
لندهور هند محنت کست جسم وانگهی      بیل میمونه چه باشد اینفراق بیکران

اوفرهم نمیشود و پادشاه بمرائی و مدایح ائمه اطهار بیشتر راغب است تا بقصاید و غزلیات آبدار. عادتی که از اواخر عمر شاه طهماسب در ایران ریشه دوانده بود طبیعت ثانوی شاه و امناسده و قلع ریشه آن سهولت امکان نداشت

شرح این قضیه آنست که محشم کاشانی دو قصیده در مدح شاه طهماسب و پریخان خانم بنظم در آورده بدربار میفرستد شاه آنها را رد کرده و جواب میدهد بهتر آنست که شعرا در مدیح ائمه معصومین سخن سرائی کنند که هم اجرا خروی دریا بندو هم از سلاطین مابره ورگردند

## عارف اسفرائینی

بقلم برزگر اسفرائینی

اسفرائین که معرب اسپرائین است از شهرهای قدیمی و تاریخی بوده که معروف است انوشیروان آنرا ساخته و اینک این نام بر باو کی اطلاق میشود.

خرابه های شهر اسفرائین باقی و حصار معظمه دیگری که در جنوب شهر و متصل ولی مرتفعتر از خود شهر است ارك یا عمارت دیوانی آن بوده که از بناهای قابل توجه است. آثار ساختمانی که از عمارات باقیست آبادی و قشنگی شهر را نشان داده و آنچه از تواریخ مخصوصاً جغرافیای تاریخی مستشرق محترم استاد بار تولد ترجمه حضرت آقای طالبزاده مفهوم است این شهر را یکدفعه در ۱۳۸۱ امیر تیمور گورکان و دفعه دیگر افغانه در ۱۷۳۱ میلادی قتل عام و خراب نموده اند.

آنچه معلوم است بعد از قتل عام امیر تیمور باز بحال اول برگشته تا در اثر تاخت و تازهای ازبک رو با انحطاط نهاده و عاقبت بدست افغانهایی که بعد از نادرشاه افشار خراسان را منقلب کردند ویران گردیده اکنون شهر خرابه آن فقط از قطعه نظر اینکه در جنب چمن باقیسی واقع است معروف بخرابه های